

نقش عشق و ایمان در تحول شخصیت‌های برنانونس در زیرآفتاب اهریمن و خاطرات یک کشیش دهکده اثر ژرژ برنانونس

مجید یوسفی بهزادی*

استادیار دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه اصفهان، ایران

ام‌کلثوم مشتاقیان**

دانشجوی دکتری دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۰/۹/۲۲، تاریخ تصویب: ۹۱/۷/۲۶)

چکیده

ژرژ برنانونس از جمله نویسندگان کاتولیک بود که اندیشه‌های مذهبی را درون مایهٔ رمان‌های خود کرد؛ عنوان رمان‌نویس دینی به معنای واقعی کلمه زیندهٔ اوست. پرداختن به مسئله خیر و شر و توجه به جایگاه انسان، همواره یکی از دل‌مشغولی‌های عمدهٔ نویسندگان مذهبی به شمار می‌رود. تلاش این گروه از نویسندگان معطوف به سنجش توانایی انسان در رویارویی با وسوسه است. از خلال آثار برنانونس که در زمرهٔ ادبیات متعهد قرار می‌گیرد، می‌توان به مضامینی چون: تمایل به تنزیه و قداست، حقایق، ستیز با ناباوران، فیوضات الهی و تأثیر ایمان مذهبی در هدایت بشر به سمت جایگاه متعالی پی برد. در این میان، مضامین معنوی که درونمایهٔ نوشته‌های اوست، دستمایهٔ پرداختن به هویت انسانی، برخورد میان نیروهای خدایی و اهریمنی، و مسایل پدید آمده از این دو واقعیت ماورایی می‌شود. محرک اصلی داستان در کتاب‌های اولیهٔ وی کشمکش میان قدیس و گناهکار است. هر چه بیشتر در آثار او پیش می‌رویم، شاهد تحول شخصیت‌های مختلف‌ایم، به نحوی که در بسیاری از رمان‌های برنانونس، در انتهای داستان، شاهد مرگ توأم با آرامش گناهکارانی هستیم که تابش نور ایمان و حرارت عشق مقدسین موجب دگرگونی دل‌های سرد و ظلمت زده‌شان گشته و بازگشت به سوی سرچشمه پاک‌ها را نزد اینان به ارمغان می‌آورد. در آثار این نویسنده قرن بیستم، زهد و تقوا بر ظلمت پیروز می‌گردد و تمنای خداجویی و نجات و رستگاری روحانی انسان نمودار است. در این مقاله سعی بر آن است تا به سیر این زندگی روحانی (گذر از وسوسه‌های شیطانی در مسیر سعادت) و تأثیر عشق و ایمان بر هر یک از شخصیت‌های داستانی آثار ژرژ برنانونس، به ویژه در رمان‌های زیرآفتاب اهریمن و خاطرات یک کشیش دهکده، بپردازد.

واژه‌های کلیدی: ژرژ برنانونس، ادبیات مذهبی، زیرآفتاب اهریمن، خاطرات یک کشیش دهکده، سعادت.

* تلفن: ۰۲۱-۶۶۵۱۵۴۶۲، دورنگار: ۰۲۱-۶۶۵۱۵۴۶۲، E-mail: majid_yousefibehtadil@yahoo.fr

** تلفن: ۰۱۵۲-۵۶۲۲۳۰۹، دورنگار: ۰۱۵۲-۵۶۲۲۳۰۹، E-mail: moshtaghianroya@yahoo.com

مقدمه

ادبیات فرانسه در قرن بیستم موجودیت خود را مدیون عناصر متعددی است. مذهب کاتولیک از جمله این عناصر است که به مثابه منبعی سرشار برای طیفی خاص از نویسندگان کاتولیک، مانند کلودل Claudel، شارل پگی Charles Péguy، موریاک Mauriac و برنانوس Bernanos در نیمه اول قرن بیستم به وجود آورد تا به خلق آثاری ماندگار در تاریخ ادبیات فرانسه پردازند. در این برهه زمانی است که ادبیات فرانسه با نوعی ملی‌گرایی افراطی که راه را برای فعالیت جریان جنبش ملی فرانسه هموار می‌کند، مواجه می‌گردد. توجه به معنویت و تفکر مذهبی در گستره ادبیات، رشد فزاینده‌ای داشت. این نویسندگان با تکیه بر متون مقدس، موضوع خیر و شر و جایگاه انسان را در کانون توجه خود قرار می‌دادند. تلاش این گروه از نویسندگان معطوف به سنجش توانایی انسان در رویارویی با وسوسه‌هاست. از میان این نویسندگان، ژرژ برنانوس را برای بررسی بر می‌گزینیم که اثری به طور کامل مسیحی ارائه می‌دهد که در سال ۱۹۲۶ با استقبال خوانندگان روبرو می‌شود. آثار ژرژ برنانوس درست در قلب بحران فکری و اخلاقی‌ای قرار می‌گیرد که کشور فرانسه را در آغاز قرن بیستم تحت تأثیر قرار داده بود. اولین کتاب برنانوس با عنوان *زیرآفتاب اهریمن* که در ۱۹۲۶، منتشر شد، با استقبال چشمگیری مواجه شد و بستری را برای ترغیب او به کار نویسندگی فراهم کرد. برنانوس طی ده سال آثار داستانی و غیر داستانی بسیاری خلق کرد. در تمامی این آثار، عشق و نوع دوستی او و بیزاری از بی‌عدالتی مشهود است. در سال ۱۹۳۶، شاهکار ادبی برنانوس با نام *خاطرات یک کشیش دهکده منتشر شد*. این اثر جاویدان، برنده جایزه بزرگ آکادمی فرانسه شد. در این نوشتار تلاش بر آن است تا به مضمون عشق و تأثیر ایمان بر هدایت انسان به سوی تعالی پرداخته شود؛ زیرا هر یک از این مضامین جایگاه ویژه‌ای را در آثار برنانوس به خود اختصاص داده است. آنچه در این آثار قابل تأمل است، بیان معنویت عمیقی است که در خلق شخصیت کشیش که از سر عشق و ایمان و به قیمت درد و رنجی پیوسته راه رسیدن به خدا را برای دیگران هموار می‌کند، نمود یافته و نوعی انسان‌گرایی بدیع را به تصویر می‌کشد. جهان‌بینی برنانوس جستجوی خداوند از فراسوی دردها و رنج‌های آدمی است و از نظر وی هر چیزی که مانع و سدی را در راه رسیدن به خدا ایجاد کند، باید از میان برداشته شود. با مطالعه آثار برنانوس می‌توان به درون مایه‌های قابل تأملی در زمینه‌های دینی و مذهب و عرفان مسیحی پی برد.

بحث و بررسی

سیر افکار و تحول نظرات و زمینه‌های ذهنی برنانوس، در نامه‌هایی که خطاب به پیر و مراد خویش، پدر «لا گرانژ» Lagrange نوشته به خوبی منعکس است و همین مکاتبات بود که در نهاد این نویسنده، شور ایمان مذهبی را برانگیخت. با بررسی این نامه‌ها می‌توان به مضامین مورد علاقه این نویسنده مانند: کودکی، مرگ، تمایل به پاکی و قداست، حقیقت‌جویی و مبارزه با ناپاکی پی برد. در حقیقت، وقایع و رخداد‌های جنگ جهانی اول و پیامد آن، کشتار انسان‌های بی‌گناه تصورات نویسنده را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد؛ اما در قلب این مضامین، عشق به عنوان محور اصلی، بسیاری از مضامین دیگر را تحت‌الشعاع خویش قرار می‌دهد. عشق یک انسان به انسانی دیگر، عشق به خدا یا دل بستن به شیطان، فقدان عشق الهی یا حضور عشقی زمینی، از اشکال مختلف عشق است که در رمان‌های برنانوس شاهد آن‌ها هستیم، به عبارتی، واژه عشق زیر قلم برنانوس، بازتاب‌های گوناگونی به خود می‌گیرد. از دید موشت Mouchette، قهرمان زن رمان زیر آفتاب اهریمن، عشق وسیله‌ای برای دستیابی به امیال درونی است. او دختری شانزده ساله است که آرزو دارد با محبوبش مارکی در پاریس زندگی کند. موشت داستان‌هایی ساختگی از این‌که پدرش او را وادار به اعتراف درباره رابطه‌اش با مارکی کرده به هم می‌بافد. سپس یک روز با تفنگی، مارکی را می‌کشد. و پس از آن به سراغ محبوب دیگرش رفته و ماجرا را تعریف می‌کند که با بی‌توجهی او مواجه می‌شود. به دنبال این قضایا، موشت سر به جنون می‌گذارد و به آسایشگاه روانی منتقل می‌شود. وی پس از بهبودی به روستا باز می‌گردد. رمان لذت، زندگی دختر جوانی به نام شانتال Chantal را به تصویر می‌کشد که غرق در عشق خداوندی شده است. خاطرات یک کشیش دهکده نیز، بیانگر زندگی معنوی کشیش جوانی است که به انسان‌ها و پروردگار عشقی والا و بی‌نهایت دارد. حال سؤال این جاست که چگونه نیروی عشق می‌تواند نوع بشر را به راه‌های متفاوت رهنمون سازد؟ در دنیای داستانی برنانوس، مخلوقات متفاوتی وجود دارند که برخی از آن‌ها فاقد عشقند و برخی دیگر نیز در جستجوی آن. آن‌هایی را که برنانوس با عنوان فرومایگان می‌خواند، با دو خصیصه عدم وجود ایمان مسیحی و عشق الهی تعریف می‌شوند. بسیاری از شخصیت‌های داستانی برنانوس که تهی از عشق خدایی‌اند، در برابر وسوسه اندوه و کسالت که بارزترین فرم دلهره و ناامیدی است، از پا در می‌آیند. تفاوت برنانوس با نویسندگانی چون ژان پل سارتر Jean-Paul Sartre و آلبر کامو Albert Camus که به موضوع تشویش و دلهره پرداخته‌اند این است که وی ریشه این تشویش را در انکار عشق الهی از سوی تسخیر شدگان

توسط شیطان می‌داند. از همان صفحات اولیهٔ رمان *خاطرات*، کشیش آمبریکور Ambricourt به این مسئله می‌اندیشد، زیرا ملالی که بر سر روستاییان سایه افکنده، «چون میکربی است که سبب مرگ روح می‌گردد و دور ماندن از خدا نتیجهٔ کار کسانی می‌شود که توان مقابله با آن را ندارند.» (برنانوس، ۲، ۱۹۳۶). برای گریز از این ملال، آن‌ها به انواع گناه و زشتی می‌گیرند و در چنین وضعیتی است که زندگی آن‌ها به نورعشق منور نمی‌شود؛ زیرا از نظر برنانوس، میان گناه و فقدان عشق رابطه‌ای مستقیم برقرار است. وی گناه را به معنای انکار عشق الهی می‌داند، تجربهٔ گناه و فرو رفتن در آن، بر شدت احساس بیزاری از خویشتن و دوری از خدا می‌افزاید. در حقیقت، نفرتی که فرد گناهکار از خویش دارد، نشانهٔ ناامیدی است. موشت برای انتقام گرفتن از یأس و ناامیدی، به دامن گناه پناه برده و دست به جنایت می‌زند و مارکی کادینیان Cadignan را می‌کشد. برنانوس راجع به عمل موشت، چنین می‌نویسد: کشنده‌ترین گناه، ناامیدی است. و زمان زیادی برای شناخت آن نیاز است.» (همان ۹۸). این یأس و ناامیدی، خود به مثابهٔ مرگ است. از این منظر، «مرگ به معنای انقطاع از حیات زیستی نیست، مرده آن است که از سرچشمه‌های زندگی معنوی بریده است.» (گوشه ۵۱) بی‌دلیل نیست که برنانوس این اندازه بر مسئله ریشه دواندن گناه در روح آدمی تأکید کرده است؛ زیرا گناه سدی است در مسیر رحمت خداوند. موشت که عشق را در وجود مارکی کادینیان و دکتر گاله Gallet جستجو می‌کند، از سوی آن دو طرد می‌شود و سر به عصیان می‌گذارد و به دامن جنون پناه می‌برد و هنگامی که گناه به آخرین حد خود می‌رسد، مرگ را به همراه می‌آورد. موشت بدون این که متوجه باشد، بازیچه و اسیر شیطان می‌شود و در انتها دست به خودکشی می‌زند. ملاقات اتفاقی او با کشیش دونیسان Donissan در جادهٔ کامپانی Campagne و صحبت‌های روشننگر او می‌توانست موجب پذیرش عطایای خداوند شود؛ اما موشت به ندای خداوند که از اعماق قلبش به گوش می‌رسد، توجهی نمی‌کند و آن را پس می‌زند. برنانوس که در مقدمهٔ رمان دیگرش با عنوان داستان جدید موشت، برای هر دو قهرمان زن؛ یعنی موشت اول، در زیر آفتاب اهریمن و موشت دوم، رحمت خداوند را درخواست می‌کند، بینش و تفکر خویش را چنین بیان می‌دارد: «اغلب خداوند ما را با صدایی ملایم به سوی خویش فرا می‌خواند؛ اما با دوری از اوست که انسان مستوجب سقوط به قعر جهنم می‌شود.» (برنانوس ۱۹۲۶، ۱۸۰). وقتی دونیسان با موشت روبرو می‌شود، در می‌یابد که مارکی چگونه مرده است. برای انجام رسالت خود، که همانا رهایی گنهکار است، کشیش ناگزیر به گذر از مراحل است: قبل از هر چیز، دونیسان حضور خداوند را به موشت یادآور می‌شود و از او می‌خواهد تا نفرت را از

قلبش بیرون کند. دونیسان یادآور می‌شود که چگونه موشت تحت سیطره شیطان دست به قتل مارکی زده است. او تلاش می‌کند چشم موشت را به نور حقیقت و درک کلام الهی روشن سازد. او با نشان دادن پوچی گناه، موشت را از رویاهایش رها می‌سازد. سخنان کشیش که او را بازیچه دستان شیطان می‌داند، در گوش موشت طنین‌انداز می‌شود و او را وادار به کمک‌خواهی از دونیسان می‌کند. پس از این ملاقات، روح عصیانگر موشت دستخوش یأس و ناامیدی می‌شود و به نظر می‌رسد که آخرین چاره برای وی مرگ است. کشیش دونیسان نمی‌تواند مانع خودکشی موشت گردد، ولی مبارزه وی با شیطان به موشت این امکان را می‌دهد که با درون خود صلح کند و در آرامش بمیرد، از این رو، پس از اقدام به خودکشی از دونیسان می‌خواهد که جسد نیمه‌جاننش را به درون کلیسا انتقال دهد. بدین ترتیب موشت آخرین دقیق عمر خویش را در کلیسا به پایان می‌رساند و همانجا جان می‌سپارد. از دیدگاه مسیحیت، این پایان با مفهوم باز خرید روح کاملاً مطابقت دارد. و بدین‌سان پرونده کسی که شر و شیطان در روح او رسوخ کرده بود، بسته می‌شود. علیرغم خودکشی موشت، این‌گونه می‌توان استنباط کرد که به مدد عشق و مبارزه دونیسان، این دختر جوان رهایی می‌یابد. در مقابل این‌گونه افراد در آثار برنانوس، قدیسان قرار دارند که با تکیه بر نیروی عشق و ایمان قادرند بر یأس و ناامیدی غلبه کنند. پس از توصیف حالات محرومین از عشق، و آنانی که در جستجوی عشق انسانی بودند، به بررسی زندگی معنوی کسانی می‌پردازیم که مفهوم عشق حقیقی را درک کرده‌اند.

بازتاب عشق حقیقی نزد مقدسین

دونیسان، شانتال و کشیش آمبریکور همگی در نظر برنانوس «قدیس»‌اند. در مرکز زندگی اینان عشق قرار دارد که به معنای از خود گذشتگی و ایشار همه جانبه است. برای رهایی دیگران، آنها هردرد و رنجی را به جان می‌خرند تا جایی که از خود چشم می‌پوشند و حتی جان خویش را بر سر انجام رسالت فرازمینی می‌گذارند. از نگاه اینان، پاکي، ایمان و امید، ارکان روحیه کودکی، امکان درک عشق الهی و زندگی در آن را میسر می‌سازد. عشق که در خاطرات یک کشیش دهکده نمودی بارز دارد، نیروی محرکه همه کشیش‌های رمان‌های برنانوس است. موضوع خاطرات یک کشیش دهکده، زندگی کشیش جوانی است که در شروع کار خود به یک روستا می‌رود. کشیش سعی می‌کند با اهالی روستا رابطه دوستانه برقرار کند و در مشکلات آن‌ها را یاری رساند؛ اما پس از مدتی با واقعیت تلخی مواجه می‌شود. او در می‌یابد

که به سرطان معده مبتلاست و همین اتفاق او را به انزوا می‌کشاند.

طبق گفته‌های برنانوس جنبه بسیار مهم این رمان، خلق شخصیت‌هاست. هر کدام از این شخصیت‌ها در ابتدا یک تصویر در زمینه دید نویسنده‌اند. لازم به ذکر است که در اثر مذکور شخصیت‌هایی وجود دارند که گاهی از وسوسه‌های شیطان فراتر نیز می‌روند.

در این رمان، کشیش از رابطه‌ای دوستانه با مخاطب سخن می‌گوید و تصویری کامل از واقعیت‌های زندگی‌اش ارائه می‌دهد که بر رابطه‌اش با ربانیت متمرکز شده است. به عبارتی این رمان چگونگی به انجام رسانیدن رسالت کشیشی که رسالتی خدایی و مقدس است را نشان می‌دهد. وی با پیشه مقدس کشیشی به عنوان میانجی میان مردم و پاکی و قداست است. هم‌زمان که رمان از یک تصویر انسان دوستانه برخوردار است، نیز نشان دهنده بحثی دو جانبه است: جنبه غیر دنیوی (ملکوتی) و جنبه انسان‌دوستانه. محور این رمان آیینی، بسط اندیشه‌ها و کنش‌های خداجویانه، ارزش نهادن به معنویت است. و بدین ترتیب هدف واقعی رمان چیزی جز عبادت نیست. کشیش جوان که در راه انجام رسالت کشیشی خود با مانع ابتذال و بی‌تفاوتی، نفرت و غرور کاخ‌نشینان آمبریکور برخورد می‌کند، موفق می‌شود به یاری مرشد و راهنمای خویش، کشیش توری با مبارزه‌ای خستگی‌ناپذیر، عشق و امید را به خانم کنتس برگرداند و مانع خودکشی دختر وی [شانئال] شود. کشیش جوان که همه چیز را بخشیده تا در خدمت قادر توانا باشد، از گناه روستاییان آمبریکور رنج می‌برد و می‌کوشد ایمان را به قلوب افراد دور مانده از مسیحیت بازگرداند.

با مطالعه آثار برنانوس در می‌یابیم که او در همه حال تحت تأثیر کتاب مقدس است. و کلام مستقیم پروردگار راهنمای او در مسیر آفرینش ادبی اوست. براساس تعلیمات مسیح، خداوند مخلوقات خویش را دوست می‌دارد. (انجیل یوحنا، ۱۶، ۳) و این مضمون در کلام کشیش و در جریان گفتگوی وی با خانم کنتس مشهود است. کشیش نیروی عشق را حتی نیرومندتر از مرگ می‌داند و در جای دیگر عنوان می‌کند: «خداوند تنها ارباب عشق نیست، بلکه او خود عشق و عشق محض است. از عشق به او دوری نکنید.» (برنانوس ۱۹۳۶، ۱۴۳)

تمام عشقی که در روح و جان کشیش آمبریکور نفوذ کرده، ناشی از روحیه از خود گذشتگی است. آیا جز این نیست که عشق واقعی در چشم‌پوشی از خواسته خویش به خاطر دیگری خلاصه می‌شود. یا جایی که خود کشیش آشکارا عنوان می‌کند: «خدای من، من همه چیز خود را از صمیم قلب به تو داده‌ام.» (همان ۲۵۰) و این ایثار و فداکاری در واقع بعد چهارم از روحیه کودکی است. «عشق، تنها دیگر یک خصیصه و حالت روحی هم‌چون سایر

عواطف انسان نیست، بلکه یک مسیر و راه است.» (ویل ۱۴۰) که راهنمای انسان به سوی خدا یا به سوی انسانی دیگر می‌شود. عشق به خدا، عشق به دیگر مخلوقات را در پی دارد. «با کشف عشق الهی است که قهرمان مسیحی داستان برنانوس موفق می‌شود، تا قدرت نامحدود عشقی را که می‌تواند در خدمت جهان و دیگر برادرانش قرار دهد، دریابد.» (کانرو ۱۸۸) از نگاه برنانوس، آن‌کس که ادعای دوست داشتن خدا را می‌نماید؛ اما نسبت به هم‌نوع خویش کوچکترین توجهی ندارد، ریاکار محسوب می‌شود. از این منظر است که کشیش آمبریکور در خاطرات خویش می‌گوید: «من انسان‌ها را بسیار دوست داشته‌ام.» (برنانوس، ۱۹۳۶، ۲۴۹) و عشق کشیش دونیسان، دوست‌خستگی‌ناپذیر آدم‌ها نسبت به گنهکاران به اندازه‌ای می‌شود که برای نجات روح آن‌ها حتی از بذل سعادت خویش نیز فروگذار نیست. دونیسان، موش را نجات می‌دهد و با قدرت عشق خود بر شیطان چیره می‌شود. چون خداوند قدرت تغییر همه امور انسان را دارد، پس او می‌تواند این موهبت را به کسانی که به خدا عشق می‌ورزند، عنایت کند. هر یک از شخصیت‌های قدیس‌گونه در آثار برنانوس، آخرین مطلب عمیقی را که کشیش آمبریکور بر زبان رانده، بیان می‌کنند: «بیزاری از خود آسان‌تر از آنچه فکر می‌کنیم رخ می‌دهد. موهبت غایی این است که به خودمان فروتنانه عشق بورزیم، درست مانند هر پیرو رنج کشیده دیگر مسیح.» (همان ۲۵۲).

برنانوس در رمان‌هایش انسان‌هایی را به تصویر می‌کشد که همواره دچار رنج و عذابند. وی ما را به ریشه‌های این رنج و عذاب و به حقیقت نزدیک می‌کند. در عین حال، بر این باور است که این قهرمانان با توسل و عشق و ایمان به خدا از رنج‌هایی می‌یابند. این قهرمانان با ایمان، تکامل روحی را در رنج می‌یابند و ایمان مسیحی است که به وجود آنان آرامشی رواقی می‌بخشد. شخصیت‌های برنانوس برای مقابله با اندوه و بی‌عدالتی رنج‌ها را به جان می‌خرند، تا به فیض الهی دست یابند. برای اینان زیستن در این جهان، با درد و اندوه همراه است و مرگ راهی برای مقابله با این همه اندوه محسوب می‌شود.

«قهرمانان برنانوس با پرسش‌هایی فرازمینی رودرویند، به جستجوی خداوند بر می‌آیند. آنان می‌کوشند تا از فراسوی دردها و رنج‌ها سعادت و فیض‌خدایی را دریابند.» (احمدی ۶۴) آنچه در رمان‌های برنانوس در خور توجه است، نثری زیباست که با الهام از آیه‌های تورات و انجیل فضایی شاعرانه می‌آفریند.

«برنانوس با زبانی شاعرانه و قدرتمند از راه داستان‌هایی ساده- با گریز از هر گونه بیان روان‌شناسانه و ایجاد هیجان- می‌کوشد تفسیری این جهانی و راستین از باورهای سخت جان

و دیرپایی بدهد که اساس آیات کتاب مقدس‌اند.» (همان ۶۵).

برای نیل به این هدف، برناتوس شخصیت‌های بزرگ خویش را از میان کشیش‌ها برمی‌گزیند تا زندگی و مرگشان نمونه و برگردانی از شیوه حیات و احتضار حضرت مسیح باشد. نیز با تکیه بر نیروی عشق و ایمان، رسالت خویش را به انجام رسانند. اگر برناتوس در آثار داستانی‌اش، شخصیت کشیش را به تصویر کشیده، به این دلیل است که کشیش به زعم برناتوس، انسانی است در خدمت خداوند، کسی که رسالت وی تقلید از مسیح و مصایب اوست. در واقع وی با خلق شخصیت‌هایی همچون کشیش دونیسان، کشیش آمبریکور و شانتال بر آن است وسیله‌ای فراهم سازد تا دگر بار انسان را به خداوند نزدیک کرده و نجات و سعادت ابدی را برای او به ارمغان آورد. بدین منظور وی برای بیان افکار و ایده‌هایش از مفاهیم و اشارات مذهبی مدد می‌جوید.

برای برناتوس، که نویسندهٔ رمان‌های غیر دنیوی است، دنیای فرا زمینی درست به اندازهٔ جهان خاکی وجود دارد. از نظر وی، فرازمینی به معنای غیر واقعی نیست، بلکه به نوعی، برگردان و روی دیگر دنیای خاکی است. چنان‌که مونیبه به گونه‌ای زیبا می‌گوید: «فرا زمینی به معنای استثنایی نیست، آن سرچشمهٔ تمام تاریخ است.» (مونیبه ۱۶۷)

روحیه کودکی بازیافته

میان مضامین مهمی چون کودکی، مرگ، فقر و تنهایی که جان‌مایهٔ آثار برناتوس‌اند، پیوند و رابطه‌ای عمیق برقرار است. از آنجایی که شخصیت‌های برناتوس در جدال دائمی میان نیکی و بدی، نور و ظلمت‌اند، نویسنده برای توصیف گنهکاران و قدیس‌ها روحیهٔ کودکی را معیار کار خویش قرار می‌دهد. کسانی که از کودکی دور گشته‌اند همان‌هایی‌اند که اسیر بدی و شیطان شده و تنهایی آنان را به سوی تباهی و سقوط می‌کشاند، به عبارتی برای قهرمانانی همچون شانتال در رمان *لذت* و کشیش دونیسان کودکی، همان تهذیب روح است.

روحیهٔ کودکی در آثار برناتوس از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا که برداشت او از این مفهوم بطور کلی مطابق با همانی است که در انجیل آمده است. برناتوس کلام مسیح را از زبان کشیش تورسی Torcy بیان می‌کند: «به شما می‌گویم اگر کودک نشوید، به پادشاهی آسمان‌ها وارد نخواهید شد.» (برناتوس، ۱۹۳۶، ۵۲)

برای برناتوس، کودکی پناهگاهی امن است و به یاری شخصیت‌های آثارش، به رویاهای کودکی‌اش جامه عمل می‌پوشاند. حفظ همین روحیهٔ کودکی که چون نوری آسمانی است،

قلب و روح انسان را مستعد پذیرش فیض و رحمت پروردگار می‌کند. در آثار برنانوس آن نگاه مبتدلی که با حسرت به دوران کودکی می‌نگرد و در ادبیات احساساتی متداول است، وجود ندارد. اگر برنانوس شخصیت‌های رمان‌هایش را در پس تصویر کودکی‌اش قرار می‌دهد و اگر بر این باور است که می‌باید آثارش را بر این کودک توجیه کند، به این دلیل است که کودکی به گذشته تعلق ندارد.

«برای برنانوس وفاداری به کودکی، به معنای حفظ دنیایی است که به رغم همه چیز ارزش‌های مبتنی بر غرور، نخوت قهرمانگرایی، ایثار و از خودگذشتگی را که در رویاهای کودکی بر وی آشکار شده‌اند، انکار می‌کند. در عین حال به معنای شکل بخشیدن به شخصیت‌هایی است که به طور مبهم در این رویاها جان می‌گیرند.» (برونل ۶۵۰)

قهرمانان برنانوس واجد ویژگی‌های خاص کودکی - سادگی، اعتماد و امیداند. سادگی به معنای پاکی است. خلوص و سادگی برای برنانوس مقدمه و اولین گام برای دستیابی به عشق و ایمان است.

از دیگر ویژگی‌های مشترک میان قدیس و کودک اعتماد است. همان‌گونه که کودک به والدین خویش اعتماد ذاتی دارد، قهرمانان برنانوس (شان‌تال - کشیش شوانس) از بن دل به خداوند اعتماد دارند. اینان خود را در آغوش پروردگار رها ساخته و تسلیم خواست و اراده وی گشته‌اند. کشیش آمبریکور در رمان *خاطرات یک کشیش دهکده* در گفتگویی با خانم کنتس سعی می‌کند امید و عشق از دست رفته‌ی وی را بازگرداند و این به مدد ایمان قوی کشیش جوان میسر می‌شود، آنگاه که وی کلامی تأثیرگذار به کنتس القا می‌کند: «باشد اراده‌ی خداوند در من و امورم انجام پذیرد.» (برنانوس، ۱۹۳۶، ۱۵۰)

در آثار برنانوس فقر با دنیای کودکی پیوندی ژرف دارد که در تمامی آثار وی مشهود است. شخصیت‌های اصلی او همگی فقیرند. کشیش روستایی که از خانواده‌ی تنگدستی است در برابر کاخ‌نشینان، در مفهوم انجیلی، فقیر باقی می‌ماند و همان‌گونه که کشیش توریسی بیان می‌کند: «نقش کلیسا نه دادن امتیاز ویژه به ثروتمندان و نه اقدام به ریشه‌کن کردن فقر است. بلکه کلیسا باید به فقرا بیاموزد که چگونه فقیر باشند، تا مقام رفیعشان را نزد خداوند به آنان گوشزد کند.» (همان ۵۳)

این فقر در واقع بازتاب فقر و مصایب مسیح است. پس هیچ‌گاه نمی‌توان بینش برنانوس را از بینش مسیحایی به جهان هستی منفک کرد. از این رو، مصایب، تشویش، رنج و سختی که به مثابه‌ی مصایب مسیح‌اند در آثار او جایگاه ویژه‌ای یافته‌اند. احتضار کشیش آمبریکور احتضار مردی است که در چنگال «احتضار مقدس» اسیر است. برای

برنانوس مرگ همان لحظه شیرینی است که انسان از مرزهای دنیای فانی فراتر رفته و به درک حقیقت؛ یعنی همان حیات جاودان نایل می‌آید. مرگ‌اندیشی برنانوس در ارتباط مستقیم با ایمان واقعی اوست. بازگشت به خویشتن و ترس از مرگ، با احتضار مسیح پیوند خورده است. مرگ مسیح، رهایی‌بخش است؛ زیرا بر طبق باور کاتولیک‌ها، او جان بر سر گناه بشریت نهاد واز برای باز خرید روح آنان به مسلخ رفت. برای دستیابی به پیروزی، باید مبارزه کرد و از دست داد. قهرمان رمان برنانوس پس از مبارزه‌ای طولانی با خود، از این مبارزه سربلند بیرون می‌آید. برنانوس در آثارش به این جنبه پیروزی مرگ نیز اشاره می‌کند: «ای مرگ کجاست پیروزی تو؟» (همان ۲۵۰).

جدال میان خیر و شر

در آثار برنانوس وجود شر و گناه هم‌چون مانعی در برابر اشراق نور حقیقت است. از آن‌جایی که برنانوس معتقد به گناه اولیه بوده و بر این باور است که از همان زمان، انسان پاکی و روشنی را از دست داده و در تاریکی و ابهام به سر می‌برد، از این رو، برای مقابله با شر، شناخت آن را از درون ضروری می‌داند؛ از نظر وی نمی‌توان کورکورانه با شیطان مبارزه کرد؛ چرا که گناه دارای قدرت فریب و سوق دادن انسان به سوی فنا و تباهی است. اگر برنانوس در همه آثارش به کاویدن ماهیت گناه و توصیف حالات گنهکاران پرداخته و تبعات پیروی از شیطان و دوری از خدا را به خواننده نشان داده است، تنها به دلیل بیدارکردن احساسات فرد گمراه است. برای این که مضمون فیض و رحمت پروردگار شویم، لازم است از امتحان این مرحله دشوار عبور کنیم. برنانوس باور دارد که حتی درون دل‌های سخت شده از گناه، نیز روزنه‌ای از امید به رستگاری وجود دارد.

همان‌گونه که پیشتر اشاره کردیم، شخصیت‌های رمان‌های برنانوس در جدالی دائمی میان انتخاب نور و ظلمت‌اند. برنانوس در زیرآفتاب اهریمن، کشیش دونیسان را در جاده اتابل Etaples مقابل ارباب تاریکی قرار می‌دهد و شیطان در هیأت یک فروشنده اسب بر وی ظاهر می‌شود. این جاست که شناخت شیطان، این دشمن قسم خورده انسان و شگردهای اغواگرانه وی در برابر انسان‌ها ضروری می‌نماید. از نظر برنانوس شیطان موجودی است که به طریزی و قیحانه انسان را به سوی گناه سوق می‌دهد و سوسه ناامیدی در دل‌ها می‌افکند و قربانیان فریب خورده خویش را به سخره می‌گیرد. برنانوس در رمان زیر آفتاب اهریمن و در بخش پایانی این اثر تحت عنوان «کشیش شهر لومبر Lumbres» از زبان دونیسان خاطر نشان می‌کند

که شیطان از هزاران راه انسان را می‌فریبد و خطرناک‌ترین وسوسه غرور است. برای تبیین اهریمن، برنانوس از واژه سرما و تاریکی بهره می‌گیرد. کشیش توریسی به همکاری می‌گوید: «شیطان به تاریکی تعلق دارد». (برنانوس ۱۹۳۶، ۱۴) از منظر الهیات عرفانی، تاریکی به منزله از میان رفتن هرگونه شناخت روشن و واضح تعبیر می‌شود. چنان‌چه خود اهریمن برای معرفی خویش به دونیسان چنین عنوان می‌کند: «من خود، سرما هستم» (برنانوس، ۱۹۲۶، ۱۳۴) برنانوس می‌داند که این فرشته تاریکی درصدد وارونه جلوه دادن ارزش‌هاست: در برابر عشق خالق، او نفرتی ویرانگر قرار می‌دهد. او آدمی را به بیزاری از خویشتن و نفرت از خدا و دیگران می‌کشاند. اوست که منشأ تمام بدیها و بیزاری از خوبی‌هاست. یأس، دلهره و نگرانی که از تبعات فقدان عشق‌اند، نزد بسیاری از شخصیت‌های برنانوس که تحت سیطره شیطان قرار گرفته‌اند مشاهده می‌گردد. کشیش سنابر Cénabre در رمان تزویر همه را به هیچ می‌انگارد و این حس نفرت به بالاترین درجه خود می‌رسد؛ اما مضمون گناه و بدی نزد موش قهرمان زن زیر آفتاب اهریمن، به گونه‌ای ملموس رخ می‌نماید. او دچار نفرت از خویشتن و دیگران بخصوص پدرش می‌شود و در این میان قادر نیست خدا را به مدد نیروی ایمان بیابد و تنهایی و کسالت از عواقب این احساسات است. همه شخصیت‌های محروم از عشق در رمان‌های برنانوس (گاله، خانم کنتس، آقای کین، سنابر و موش) دچار ملال، ناامیدی و نفرت از خویشتن‌اند.

رستگاری در پرتو ایمان

برنانوس می‌کوشد تا از طریق موقعیت‌ها و تجارب روحانی، تحول شخصیت‌های مهم رمان‌هایش را به تصویر بکشد و خواننده موشکاف را به کشف حقیقت نهفته در ضمیر قهرمانان، ورای ظواهر بیرونی فرا می‌خواند. وی برای نیل به این هدف از امور الهی و فرا زمینی مدد می‌جوید. به گفته یونگ «تنها آن کس که جرأت نفوذ درون زوایای نهفته روح انسان را دارد، می‌تواند به تحول واقعی و شناخت سرشت آدمی امیدوار باشد.» (یونگ ۱۶۴). یکی از آموزه‌های سه گانه دین مسیح که در آثار نویسندگان مذهبی هم‌چون شارل پگی و برنانوس از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، ایمان و باور قلبی است. ایمان برنانوس از محیط تربیتی و خانوادگی و تحصیل در مدارس مذهبی و هم‌چنین تحت تأثیر مطالعه کتاب‌های مقدس تورات و انجیل نشأت می‌گیرد. این ایمان به برنانوس تحمیل نشده، آن را از کودکی پذیرفته و تا آخر عمر یک مسیحی مؤمن باقی می‌ماند. آیین تشریف او به دین مسیح در ۱۱

سالگی بعدها تأثیر فراوانی در روح این نویسنده بر جای گذاشت. چنانچه در نامه‌ای که به پدر «لاگرانژ» در سن ۱۷ سالگی نوشته، از همان ابتدا بر ارزش و اهمیت نیروی ایمان تأکید ورزیده است: «از همان زمان آیین تشریف به مسیح دریافتم زندگی همراه با شهرت و افتخار که زیباترین چیز دنیاست، بدون حضور همیشگی خداوند، تهی از معنا و لذت خواهد بود.» (بگن ۳۲). از این رو، تمام تفکرات و جهان‌بینی نویسنده بر اساس ایمان به خدا پایه ریزی می‌شود؛ چرا که ایمان نقش اساسی را در نزد انسانی متفکر که حرکت در مسیر ابدیت، از دل مشغولی‌های عمده وی محسوب می‌شود، ایفا می‌کند. نقطه مشترک نویسندگان مذهبی توجه به جایگاه انسان و تلاش به منظور دستیابی به هویت واقعی اوست. برای برنانوس نیز رسالتی که بارها آن را در آثارش متذکر می‌شود، و خود را ملزم به تحقق آن می‌داند، به معنای یافتن پاسخی بر دردها و آلام بشری در پرتو ایمان است. او از طریق خلق آثاری که در آن‌ها شاهد نبرد میان نیروهای اهریمنی و الهی هستیم، به این مهم دست می‌یابد. رسالت او بیرون کشیدن نور و روشنایی از دل تاریکی‌هاست. و این بار رسالت را بر دوش قهرمانان بزرگ خویش (دونیسان، شانتال و کشیش آمبریکور) نیز نهاده است. تمامی تلاش این قهرمانان معطوف به روشن کردن راه برای دیگران در نیل به سعادت است؛ اما سؤالی مطرح این است، این است که به طور اساسی ایمان از نظر برنانوس چیست؟ و چگونه می‌توان از طریق ایمان به عشق الهی رسید؟ از دیدگاه برنانوس، ایمان به مثابه گذرگاهی است که به مدد آن، نیل به مقصد الهی میسر می‌شود؛ چون او بر این باور است که «همه چیز برای رسیدن به خداست.» (برنانوس، ۱۹۳۷، مقدمه). از آنجایی که جهان‌بینی برنانوس از بینش مسیحایی نشأت می‌گیرد، ایمان قهرمانان وی نیز بر اساس مصایب مسیح معنا و مفهوم می‌یابد. بدین معنا که ایمان برای قدیس برنانوس، با تحمل درد و رنج که در واقع تقلید از مصایب مسیح است، همراه است. برای انجام رسالت خویش، آن‌ها از هیچ کوششی، حتی از بذل جان نیز فروگذار نمی‌کنند؛ زیرا تا زمانی که انسان از خودخواهی و غرور نگذرد، درک حقیقت برای او امکان‌پذیر نخواهد شد. لازم به ذکر است که نزد این قهرمانان، در ابتدا حضور الوهیت در هاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد و وسوسه نامیدی در وجودشان رخنه می‌کند و آنان را در ورطه سقوط و دستخوش اندوه قرار می‌دهد. لحظه‌ای فرا می‌رسد که با وجود اندوه، چیزی جدید و ناشناخته درون این قهرمانان نفوذ می‌کند، همه چیز رو به عقب رفته و آن‌ها خود را در برابر این وضعیت، عاجز و ناتوان می‌یابند. در چنین شرایط بحرانی، قهرمان رمان برنانوس چاره‌ای جز فرو رفتن در اعماق وجود خویش نمی‌یابد. رویارویی با خود، درد و رنج را به همراه می‌آورد، شخصیت داستان

خود را تنها می‌یابد؛ چون به درون خویش نگریسته و برای پرسش‌هایش، پاسخی نمی‌یابد. با این حال، تنهایی، یکی از مراحل تکامل است و بزرگترین چیزها در سکوت به دست می‌آید. کشیش آمبریکور که از چهره‌های تأثیرگذار و برجسته آثار برنانوس به شمار می‌رود، ترجمان افکار نویسنده است. آن‌جا که عشق او به روح انسان با مانع بی‌تفاوتی و ابتذال کاخ‌نشینان مواجه می‌گردد، نگرانی‌های درونش را در یادداشت‌های روزانه‌اش می‌یابد و در این کار به آرامشی دست می‌یابد. قدرت ایمان وی به خداوند در گفتگویش با خانم کنتس به وضوح مشهود است: «هر آنچه که دارید را به خداوند بسپارید و او بیش از آن به شما باز پس خواهد داد.» (برنانوس، ۱۹۳۶، ۱۴۲). این جملات خود به تنهایی ترجمان و بیانگر ایمان کشیش به خداوند است. ثمره این ایمان، امید و آرامشی است که کشیش موفق می‌شود روح و قلب این زن رنج‌کشیده را از آن لبریز نماید و او را از زیر بار نفرتی که سال‌ها آن را بر دوش کشیده، رها سازد و عشق را جایگزین آن کند. از نتیجه این گفتگو می‌توان استنباط کرد که رابطه‌ای میان ایمان و عشق است. نظیر چنین مضمونی را در رمان زیرآفتاب اهریمن نیز می‌توان یافت. پس از آن که کشیش دونیسان به عنوان قدیس شهر لومبر برگزیده می‌شود، از وی درخواست می‌شود که پسر بچه مرده‌ای را زنده کند. او از سر خشم و نه از روی عشق، به خداوند تقاضای خویش را عرضه می‌دارد، ولی موفق به انجام این کار نمی‌شود. ندایی درونی به کشیش می‌گوید، «نیروی ایمان که می‌تواند کوه‌ها را جابجا کند، قدرت زنده نمودن یک مرده را نیز دارد؛ خداوند تنها به ندای عشق پاسخ می‌گوید.» (برنانوس، ۱۹۲۶، ۲۳۸).

ایمان قهرمانان برنانوس، به معنای تسلیم شدن در برابر اراده خداوند است. آن‌ها خود از صمیم قلب آن را پذیرفته و بازتاب ایمانشان که حتی در چهره کشیش آمبریکور به صورت نور و روشنایی جلوه گر است، روشن‌گر شب تاریک و ظلمت زده گنهکاران بوده و آنان را مستعد پذیرش فیض الهی، از پایه‌های تفکر مسیحیت، می‌سازد. کشیش آمبریکور در آخر رمان و قبل از جان سپردن با بیان این که «همه چیز عین لطف الهی است»، خود نیز مشمول این فیض می‌گردد. او با درون خود صلح می‌کند و از خلوت خودپرستانه که هر آن ممکن است شیطان در آن رسوخ کند، دوری می‌جوید. نبردی که برای دستیابی به کمال مطلق در این قهرمانان به چشم می‌خورد، آن‌ها را از توجه به طبیعت انسانی‌شان و از خودخواهی باز می‌دارد. این همان لحظاتی است که آن‌ها دستخوش اندوه و ناامیدی می‌شوند. وسوسه ناامیدی نزد کشیش آمبریکور او را به سوی شک و تردید در کار رسالت کشیشی سوق می‌دهد. در چنین شرایطی بر جای ماندن ایمان دشوار به نظر می‌رسد، و این مسئله درد و رنج و اندوه

وجودی را برای کشیش در پی دارد. با این وجود، ایمان به گونه‌ای اطمینان بخش رخ می‌نماید. قهرمان آثار برنانوس بر این باور است که دستیابی به کمال مطلق در صورتی امکان‌پذیر است که آن کس که در جستجوی آن مطلق بی‌نهایت است، از خود چشم پوشیده و به ضعف و ناتوانی خویش در برابر آن وجود بی‌نهایت اقرار کند. به همین دلیل از ویژگی‌های بارز قدیس‌های برنانوس، سادگی و عدم مهارت آنان در مواجهه با امور عادی و روزمره زمینی است و این تفکر ضعف انسانی، بیانگر همان روحیه کودک روحانی برنانوس است. معنای کودکی باز یافته مترادف با بازگشت به پاکی هاست؛ چرا که بر اساس انجیل و تعلیمات مسیح «وارد شدن به ملکوت آسمان‌ها به شرط حفظ روحیه کودکانه است.» (انجیل متی ۱۸).^۱ و چنین است که کشیش با حفظ روحیه کودکانه و به مدد ایمان که به منزله نیروی روحانی است، به عشق الهی می‌رسد. چون ایمان به همراه عشق به هم‌نوع، یکی از ضروریات رسیدن به قله معنویات است. و برداشت برنانوس از ایمان فقط به معنای پذیرش چند اصل نیست، از دیدگاه وی ایمان، گام نهادن در راهی است که از تاریکی به سوی روشنایی‌ها منتهی می‌شود. و از این گذار از تعلیمات مسیح بهره می‌گیرد و خود او آنچه در به ازای این ایمان دریافت می‌کند، همان عشق و تعهدی است که او با موضع‌گیری‌هایش در جریان جنگ داخلی اسپانیا علیه ژنرال فرانکو و شرکت در جنگ جهانی اول به هم‌نوعانش عرضه می‌دارد. برنانوس که به معنای واقعی کلمه، داستان‌نویس محسوب می‌شود، نیز نویسنده متعهدی است؛ زیرا او در آثار داستانی‌اش، تمام روح و نبوغش را در خدمت یک هدف قرار می‌دهد؛ «اوج کمال انسان در برابر کمال الهی.» (مونیه ۱۹۰) از این منظر، ایمان بدون عشق، ایمان واقعی نیست. شناخت خویش‌شن، شناخت دیگران یا خداوند که نزد برنانوس به بالاترین درجه خویش رسیده، ثمره درخت عشق است. تمامی آثار برنانوس چنین شناختی را می‌طلبد و نویسنده میان این شناخت و ایمان ارتباط برقرار می‌کند: «خلوص و پاکی یکی از شرایط شناخت فرازمینی خود و نگرستن و باز یافتن خویش در خداست، و ایمان چنین شناختی است.» (برنانوس، ۱۹۳۶، ۱۱۲)

اگر کشیش‌های رمان‌های برنانوس، به استثنای کشیش سنابر، از موهبت خواندن افکار دیگران برخوردارند، این خصیصه را مدیون نور و رحمت خداونداند که بدون وجود آن،

۱- «آنگاه عیسی طفلی طلب نموده در میان ایشان بر پا داشت. و گفت: هر آینه به شما می‌گویم تا بازگشت نکنید و مثل طفل کوچک نشوید، هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد. پس هر که مثل این بچه کوچک خود را فروتن سازد، همان در ملکوت آسمان بزرگ‌تر است.» انجیل متی. باب ۱۸. آیه‌های ۲ تا ۴.

شناخت خویشتن امکان‌پذیر نیست. در ملاقات با شان‌تال، دختر خانم کنتس، کشیش موفق می‌شود به راز وی و قصد خودکشی او پی ببرد و از وجود نامه‌ای که شان‌تال در کیفش پنهان کرده او را آگاه سازد و این مطلب را با کنتس در میان می‌گذارد. کشیش آمبریکور همچنین پرده از رازی بر می‌دارد که کنتس تا آن زمان آنرا از همه مخفی نگه داشته بود. از زمان مرگ پسر خردسالش، کنتس در وجود خویش ناامیدی و نفرت از خدا را نگه داشته بود. کشیش از خطری که خانم کنتس را تهدید می‌کند، سخن رانده و از وی درخواست می‌کند که با تمام وجود تسلیم اراده‌ی خداوند شده و آنچه در ضمیرش نهفته بر زبان آورد و خود را از زیر بار نفرت از خدا رها سازد. در پایان این گفتگو، کنتس تحت تأثیر کلام نافذ کشیش، گردنبندی که موی پسرش درون آن بوده را میان آتش می‌افکند و خود را از زیر بار نفرت می‌رهاند. در نامه‌ای که کنتس به کشیش آمبریکور می‌نویسد، اعتراف می‌کند که سرانجام آرامش و امید از دست رفته‌اش را باز یافته است. پس از زمان کوتاهی، کشیش از مرگ کنتس مطلع شده موفق می‌شود با سخنان مملو از عشق و برخاسته از ایمان و نیایش، خانم کنتس را با خدا آشتی دهد. در این لحظه، امید و آرامشی که در قلب کشیش از بین رفته بود، در قلب خانم کنتس شکوفا شد. آنچه می‌توان استنباط کرد این است که نزد قدیسان برنانوس ایمان به معنای عشق است؛ عشق به خدا.

نتیجه

از بررسی دو کتاب زیرآفتاب اهریمن و خاطرات یک کشیش دهکده که ده سال پس از اولین کتاب برنانوس انتشار یافت، به اهمیت عشق به مثابه نیروی محرکه شخصیت‌های بزرگ آثار برنانوس و ماهیت ملکوتی بودن آن پی می‌بریم. آنچه که در هر دو اثر مشهود است، جهت‌یابی عشق به گونه‌های متفاوت است؛ چرا که در آثار برنانوس، عناصر اهریمنی و شر از یک سو و انوار الهی از دیگر سوی، در تقابل با یکدیگرند. عشق در گنهکاران با ناپاکی و خودخواهی عجین گشته و در برابر آن عشق حقیقی قرار دارد که در نگاه برنانوس با پاکی و لطافت روح و چشم‌پوشی از خویشتن معنا می‌شود. جنبه نوآوری مقوله عشق در آثار برنانوس به این مسئله باز می‌گردد که از دیدگاه این نویسنده مذهبی، هر عشق زمینی ریشه در عشق الهی دارد. قهرمانان بزرگ برنانوس (دونیسان، شان‌تال و کشیش آمبریکور) همگی فقیرند و زندگی‌شان با روحیه کودکی، در تأویل خاص برنانوس از آن عجین شده است. زندگی اینان بر پایه ایمان به مسیح و پذیرش درد و رنج به مثابه مصایب مسیح، که ثمره عشق به ممنوع است،

شکل گرفته است. در این جان های بزرگ، عشق به اعلی درجه می رسد و نیرومندتر از مرگ رخ می نماید. با مرگ این قدیس ها عشق به کمال خود می رسد و به گذشتن از مرز وجود می انجامد. آنچه که در این مقاله بررسی شد، سرنوشت شخصیت های خلق شده توسط برنانوس است. گنهکارانی که روح خود را به شیطان فروخته و از اهریمن، خودخواهی و خودپرستی را هدیه گرفته اند.

برنانوس در این دو اثر داستانی خود به ساده ترین شکل و در عین حال بسیار تأثیرگذار، حضور واقعی و دایمی زندگی توأم با عشق و ایمان را در معرض دید خواننده قرار می دهد. زندگی اینان در عشق فنا شده و ایمان قویشان که بازتاب تفکر نویسنده است، هم چون سلاحی در برابر وسوسه ها و عصیان عمل می کند. ثمره این ایمان، آرامش رواقی گونه است. برنانوس خواننده را با خود در کشف دنیایی که در آن عشق بر شیطان پیروز می شود، سهیم می گرداند. مطالعه آثار برنانوس به ما این امکان را می دهد که قدرت فرازمینی عشق را دریابیم. همراه با مقدسین رمان های او وارد دنیایی می شویم که در آن پیوندی عمیق میان عشق و از خودگذشتگی برقرار است. این روح های بزرگ به مدد ایمان و عشق، که مانند اکسیری حیات بخش است، موجب بازخرید روح تسخیر شده شخصیت های فرومایه می شوند. در حقیقت حیات نوین گنهکاران با مرگ قدیسین محقق شده و اینان خود نیز مشمول فیض الهی گردیده و در نهایت به هدف خویش که همانا نجات و رستگاری روحانی گنهکاران است، نایل می شوند.

Bibliography

- Ahmadi, Babak. (1364/1987). *Bad har ja bekhahad mivazad*. Tehran:Faryab.
- Béguin, Albert. (1954). *Bernanos, Ecrivains de toujours*. Paris: Seuil.
- Bernanos, Georges. (1936). *Journal d'un curé de campagne*, Paris: Plon.
- . (1937). *La Nouvelle histoire de Mouchette*. Paris: Plon.
- . (1926). *Sous le soleil de Satan*. Paris, Plon.
- Brunel, Pierre. (1980). *La littérature française*. Paris: Vuilbert.
- Canérot, Marie-Françoise. (2003). *Le mystère du personnage. le mystère du lecteur*, Université de Silésie.
- Dayeratolmaaref ketab moghaddas.(1381). Tehran: Sorkhdar.

Gaucher, Guy. (1967). *Le Thème de la mort dans les romans de Bernanos*. Paris: Lettres Modernes.

Mounier, Emmanuel. (1953). *L'Espoir des Désespérés*. «*Un surnaturalisme historique: Georges Bernanos*», Paris: Seuil.

Weil, Simone. (1950). *Attente de Dieu*. Paris: La Colombe.

Yung, Carle Gustave. (1980). *Podroz na wschod.warszawa*, Paris: Pusty oblok.